

هُوَ الْعَلِيمُ

شرح حدیث

عَنْوَانِ بَصَرِي

مجلس دویست و یکم

سید محمد حسن طهرانی

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

و صلى الله على سيدنا و نبينا أبي القاسم محمد

و على آله الطيبين الطاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين

در حدیث شریف عنوان، امام علیه السلام به عنوان بصری راجع به کیفیت تغذیه مطالبی می فرمایند. و طبعاً هم در این زمینه باید مسائلی باشد؛ زیرا مسئله تغذیه و کیفیت استفاده از این نعمت الهی، باید در چهارچوب قوانین و قواعد منطقی سلوک قرار بگیرد، و الا خود، چه از جنبه افراط و چه از جنبه تفريط برای حرکت نفس و سیر نفس مانع می شود.

و دلیل بر این مطلب هم همان طوری که عرض شد این است که سالک در سیر خود و در راه خود نیاز به بدن دارد؛ هنوز ما گرفتار بدن عنصری و مادی هستیم و با این بدن و با این لباس باید این سیر و حرکت را انجام بدهیم. خصوصياتی که خداوند در نفس انسان قرار داده است، در ارتباط با این بدن است و در همین ارتباط باید راه خدا را بیمایید، از هواها و تخیلات و توهمات باید دوری و پرهیز کند، و به آنچه که مأمور است، جامه عمل بپوشاند و از آنچه که منهی است، باید احتراز کند.

در قضایا و مسائلی که ارتباط به او ندارد، نباید وارد بشود، اینها همه با همین بدن است و در جریانات و حوادثی که باید به او بیردازد، نباید کوتاهی بکند. خب با همین بدن است، یعنی اگر شما ملاحظه کنید، می بینید که تمام رفتار و کرداری که سالک باید انجام بدهد به بدن نیاز دارد، البته در ابتدا یا اواسط مسیر، ولی بعد یک حالاتی هست، یک افق هایی هست، یک عوالمی هست که در آن عوالم، حتی بدون نیاز به بدن هم سالک به راه خود ادامه می دهد؛ ولی فعلاً این حرکت و این سیر برای افراد مبتدی و اشخاصی که در همین اوضاع و احوال به آن سمت و سو حرکت می کنند، طبیعی است که با یک بدن مریض و یک بدن کسل و بدنی که نمی تواند مسائل را برای یک سالک فراهم کند، سالک نمی تواند حرکت کند؛ دائماً در فکر و در گیر مسائلی است که به او ارتباط دارد. امروز سرش درد می کند، فردا معده اش درد می گیرد، پس فردا روده اش درد می کند، یک روز دیگر قلبش مشکل پیدا می کند، تمام وقتش باید به همین مطالب بگذرد دیگر، باید به همین امور بگذرد؛ به مطالبی که می بایست جایگزین بهتری داشته باشد.

یک روز مرحوم قاضی - رضوان الله علیه - در میان اصحاب خود نشسته بودند و صحبت از این شد که - خب آن موقع ماشین نبود و خیابان ها آسفالت نبود و خاکی بود و کوچه ها خراب بود، وسایل وسایل همچین خیلی ابتدایی و پیش پا افتاده بود - گفته اند دارند می آیند و خیابان ها را آسفالت می کنند، حرکت ماشین و عبور و مرور دارد خوب می شود، تسهیل می شود، تسریع می شود و از این مسئله بعضی ها نگران بودند.

خب این قضیه همیشه بوده، یک نوع خشک مغزی و مقدس مآبی پیوسته بوده که بعضی از افراد هر نوع

مسئله جدید و حادثه جدید را مخمل می‌دانستند، مضر می‌دانستند و تصور بر این بوده که حتما باید انسان از ابتدائی‌ترین وسائل و مسائل طبیعی استفاده کند و حتی خیلی‌ها وقتی ماشین آمده بود، سوار نمی‌شدند! سوار ماشین نمی‌شدند! سوار همان خر و گاو و اسب و این چیزها می‌شدند؛ می‌گفتند ماشین از چیزهایی است که از آن‌طرف آمده، از تکنیک و تکنولوژی غرب است و امثال ذلک.

من یادم هست یک زمانی - البته خب در زمان خود ما که این مسئله نبوده - وقتی که بلندگو آمده بود، همین بلندگو، خیلی از مساجد بلندگو نمی‌بردند، حسینیه‌ها بلندگو نمی‌بردند، می‌گفتند میکروفون و بلندگو و این‌ها از غرب است و سزاوار نیست که در مکانی که منتسب به ائمه است در مکانی که منتسب به مسائل روحانی است، این بوق شیطان - اسمش را هم گذاشته بودند بوق شیطان! - بیاید. خب این تصور، یک تصور نابجایی است. در مسائلی که این‌ها مفید است و برای انسان وجودش انفع است از عدم، چرا انسان نباید استفاده کند؟ غرب هم همین آدم‌ها هستند دیگر! خب خدا همان‌طوری که در ذهن این افراد می‌اندازد، در ذهن این افراد هم می‌اندازد دیگر. حتی از برق استفاده نمی‌کردند! می‌گفتند برق، الکتریسیته، کهربا، اینها چیزهایی است که از آن‌طرف آمده! خب این‌ها غلط است، این خشک‌مغزی و مقدس‌مآبی‌ها غلط است، هر چیز جای خودش را دارد. همان‌طوری که افراط غلط است، تفریط هم غلط است، همان‌طوری که تفریط غلط است، افراط هم غلط است؛ همه اینها را باید دید که در چه راستایی مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد؛ آن، مهم است.

نشسته بودند در محضر مرحوم قاضی و صحبت این شد، مرحوم قاضی فرمودند: چه اشکالی دارد؟، ببینید! یک عارف چگونه به مسائل نگاه می‌کند. و اگر من بخواهم در اینجا وارد بعضی از مسائل بشوم، خلاصه به خیلی جاها برمی‌خورم؛ که در همان زمان چه عده‌ای از مخالفین ایشان بودند، آنها با این‌گونه مسائل مخالفت می‌کردند. شخص موقعیتی داشت، مرجعیتی داشت، در میان افراد بنام بود - حالا اسم نمی‌بریم - و مخالفت می‌کردند که: نه، باید همان خر باشد، همان گاو باشد، همان طویله باشد، همان روائح طویه!! از این‌ها باشد، همان خاک باشد. ولی ببینید یک عارف چگونه مسائل را ارزیابی می‌کند. در میان این‌گونه مسائل می‌آید و می‌گوید ما باید ببینیم آیا استفاده از این وسائل تسریع در مقصد ما می‌کند یا نمی‌کند؟ - ببین چه ملاکی به دست انسان می‌دهد! - ببینیم آیا استفاده از این برای راه ما و برای مسیر ما و برای مقصد ما، تسهیل و تسریع می‌کند؟ ما را نزدیک‌تر می‌کند یا نه؟

مرحوم آقا می‌فرمودند: رفتن زیارت، مثال می‌زدند رفتن زیارت امام رضا علیه‌السلام خیلی خوب است، خیلی مؤکد است و چقدر انسان می‌تواند بهره‌برد، سالک چقدر می‌تواند از این زیارت بهره‌برد. خب برای کسی که امکانش هست، تمکنش هست، اگر بخواهد سوار ماشین بشود، خب یک روزش صرف این سیر می‌شود دیگر؟ - البته خب در بعضی از موارد حکم فرق می‌کند - ولی به طور عموم یک روز سیر می‌کند. خب

همین را با یک ساعت می‌رود، بقیه وقت را در حرم می‌گذرانند، در همان مکان می‌گذرانند، در همان فضا می‌گذرانند. این بهتر است یا اینکه بخواهد طول بکشد و این شخص در مسیر بخواهد باشد. البته خب در بعضی موارد تفاوت می‌کند، حال انسان، موقعیت انسان فرق می‌کند؛ به طور عموم مسئله این‌طور است.

حالا ملاکی که در اینجا هست، به همین کیفیت است، چرا؟ چون انسان باید از این بدن استفاده کند؛ چون مقید به ارتباط با بدن است، تعلق به بدن دارد، چاره‌ای ندارد، هنوز در قالب بدن مادی گرفتار است و با این بدن مادی کار را انجام می‌دهد و طبعاً باید این بدن هم بتواند او را تحمل کند، و به مسائل او پردازد. کسی که می‌خواهد ذکر بگوید، کسی که می‌خواهد ورد بگوید - حالا در مسائل ذکر و ورد و کیفیت آن، در آخر حدیث عنوان، امام علیه‌السلام مطالبی می‌فرمایند، در آنجا هم مسائلی هست - چگونه می‌تواند ذکر یونسیه را که مثلاً چهارصد مرتبه هست یا بیشتر یا کم‌تر، با یک فکر آشفته، فکر کسل، یا یک بیماری و یک درد - حالا غیر از آن مواردی که در اختیار نیست، و خود به خود پیش آمده - انجام بدهد؟ و چگونه می‌تواند فکر خود را متمرکز کند؟ و چگونه می‌تواند همراه با معانی و همراه با مفاهیم یک ذکر شریف، نفس خود را هم به همان طریق و به همان سمت سوق بدهد در حالتی که دارد از ناراحتی معده رنج می‌برد؟ خب فکرش کار نمی‌کند! خب این شخص اصلاً فکرش کار نمی‌کند، اصلاً توجه ندارد، همه‌اش دنبال این ناراحتی‌اش است که کی این ذکر تمام می‌شود که بلند بشود برود قرصش را بخورد، بلند بشود برود دوايش را بخورد. این که ذکر نشد، این ورد نشد، این توجه در اینجا پیدا نمی‌شود؛ عرض کردم در مواردی که خود به خود یک بیماری و یک عارضه‌ای پیش می‌آید آن یک حساب جدایی دارد، آن را دیگر ما نباید خلط بکنیم، خود آن بیماری هم جزو برنامه قرار می‌گیرد و جزو چهارچوبی که در اینجا برایش ترسیم شده است؛ همان‌طوری که امام صادق علیه‌السلام به ابی‌بصیر می‌فرمایند: ما اهل بیت نعمت خدا را پاس می‌داریم: در سلامتی شکر می‌کنیم چون خدا برای ما سلامتی را خواسته و در مرض هم شکر می‌کنیم چون خداوند برای ما این چنین تقدیر کرده است.

این‌طور نیست که همان‌طوری که وقتی از او سؤال کردند در چه حالی هستی؟ می‌گوید الحمدلله حال مرض دارم و مریض هستم و خیلی خوشحالم از اینکه خود را در حال مرض می‌بینم؛ و راست هم بوده، به امام دروغ نگفته، شاید یک همچنین حالی داشته که احساس می‌کرده در این حال مرض بهتر می‌تواند توجه خود را به خداوند معطوف کند و عوائق ظاهری نتوانسته جلوی توجه و تمرکز او را بگیرد؛ اما در اینجا امام علیه‌السلام به او هشدار می‌دهند که در هر حالی، باید خود آن حال را داشته باشی، نه اینکه بخواهی همیشه این باشد. این حال مرض که تو می‌خواهی همیشه باشد غلط است، مسئله را به او بسیار، حال خودت را به خدا بسیار، وضعیت خودت را در اختیار او قرار بده، نه اینکه از او بخواهی تو را همیشه مریض نگه دارد، تو را همیشه زمین گیر نگه دارد، تو را همیشه در حال کسالت و در حال مرض قرار دهد، این غلط است و صحیح نیست زیرا ظهورات پروردگار متفاوت است و چه بسا ابتلا به این مرض برای مدت محدودی برای تو مفید است، نه

بیشتر! بخواهد از آن مرتبه تجاوز کند، دیگر برای تو مفید نیست و موجب انکسار نفس تو خواهد شد؛ و این مسئله بسیار مسئله خطیری است و دیده شده است که بعضی از اشخاص یا بسیاری از اشخاص به این مسئله مبتلا شده‌اند و از راه مانده‌اند، زیرا خود را تسلیم رضای خدا نکردند بلکه خود را تسلیم خواست نفس کردند و نفس را در اینجا قرار دادند.

کیف می‌کند که مرض دارد و بیمار است. از این که با سایر افراد تفاوت می‌کند، خوشحال است و احساس رضایت می‌کند؛ اینها همه به نفس برمی‌گردد دیگر! از این که برایش موقعیتی پیش آمده که نمی‌تواند مثل سایر افراد از نعمات الهی استفاده کند، در دل خود شاد است، و این یک مسئله خطیری است و در خیلی از مسائل این مطلب بروز پیدا می‌کند! از این که غذای خود را یک غذایی قرار می‌دهد که با سایرین تفاوت می‌کند، احساس شغف برایش دست می‌دهد! من نان و سبزی می‌خورم، بقیه دارند پلو و کذا می‌خورند، کیف می‌کند که بقیه غذایشان این است، این غذایش این است. این شیطان است! شیطان سراغش آمده است! همان‌جا باید پاتک زد و باید گفت: از همان غذا بیاورید!

وقتی که آن غذا را می‌خورد، نگاه به نفس می‌کند، می‌گوید: «دارم مثل بقیه می‌خورم، خیلی بد شد!» این که می‌گوید خیلی بد شد، گیرش همین‌جا است! این که می‌گوید: عجب، من هم دارم غذای مثل بقیه می‌خورم، پس من با بقیه چه فرقی می‌کنم؟ بقیه الآن دارند به من نگاه می‌کنند، می‌گویند این آقا که دارد مثل ما می‌خورد! شاید بیشتر هم می‌خورد، چه خبر است؟! من که باید این قدر بیشتر نخورم، من که باید نان و سیب زمینی بخورم! مردم نگاه می‌کنند! بالاخره باید یک فرقی باشد، من که می‌خواهم امر و نهی کنم، باید با بقیه فرقی داشته باشم! مردم ببینند که من دارم نان و پیاز می‌خورم و اشک هم دارد از چشمم می‌آید، مردم خودشان هم دارند می‌بینند! به به! حالا چه خوب شد! کیف می‌کند! خوشحال است که امشب را در وضعیتی گذراند که مورد توجه مردم بود.

این حالتی که برای نفس پیش می‌آید، شیطان است. این حالت نمی‌گذارد که آن جنبه عبودیت در او بیاید. آن وقت شما می‌بینید این شخص اگر بخواهد جلو برود، اگر بخواهد حرکت کند نمی‌تواند. خانه‌ای که می‌خواهد بگیرد، یک خانه‌ای می‌خرد که مثلاً یک خرده گل بالایش مالیده‌اند و یک خرده سنگ هم پایین خانه گذاشته‌اند و یک خرده خاک و حصیر هم در آن می‌گذارد.

عمر مگر چکار می‌کرد؟ همین کارها را می‌کرد دیگر، مردم را گول می‌زد! عمر همین کارها را می‌کرد. زهد عمر مگر نشنیده‌اید؟ همین است! حالا اگر مثلاً در یک منزلی برود که یک وضعی عادی داشته باشد: تر و تمیز، مرتب، رنگ تازه داشته باشد، می‌گوید: نه! مردم می‌آیند نگاه می‌کنند و می‌گویند: او هم که خانه‌اش مثل ماست دیگر! دیگر چه امر و نهی؟ چه حساب و کتابی؟ چه بالا و پایینی؟

ببینید! اینها همه همان گیرهایی است که یک عارف می‌آید روی همان دست می‌گذارد. می‌آید روی

همان قضیه دست می‌گذارد. حالا اگر در شب‌های آتیه اگر خداوند توفیق بدهد من مثال‌هایی در این زمینه می‌زنم و مطالبی در این زمینه عرض می‌کنم.

ما گاهی از اوقات تعجب می‌کردیم مثلاً در زمان مرحوم آقا ایشان به بعضی‌ها یک دستور خاصی می‌دادند: شما برو و فلان کار را انجام بده.

ما می‌دیدیم خود ایشان این کار را انجام نمی‌دهند! اصلاً معمولشان نیست.

بعد متوجه می‌شدیم این شخص در یک گیر و در یک معضله‌ای قرار گرفته است که راهش و پاتکش همین دستوری بوده که ایشان درست در آن موقعیت به او داده‌اند. و این برای ما خیلی جالب بود، خیلی عجیب بود. یعنی بدون اینکه چیزی به هم بخورد، بدون اینکه کاری انجام بشود، بدون اینکه نمودی داشته باشد و قضیه‌ای پیش بیاید، خیلی دقیق و خیلی ظریف و خیلی درست مسئله حل می‌شد.

یک وقت یادم است - مثلاً از آن طرف نظیرش - یک شخصی بود، معمولاً در جلسات این شخص را پیش نماز می‌کردند؛ خب مورد توجه بود، شخص محترمی بود. و همیشه کسی اذان می‌گفت و یا حتی اقامه، و ایشان به نماز می‌ایستاد. یک دفعه ما دیدیم که ایشان گفتند: آقای فلان شما برخیزید اذان بگویید!

آقا ما یک دفعه دیدیم این شخص سیستمش به هم ریخت! همین‌طور نشست نگاه کرد! گیج شد! یک خرده مکث کرد و بعد گفت:

- آقا بنده را فرمودید؟

- بله شما را عرض کردم!

می‌بینید؟! خب اذان مگر چه اشکال دارد؟ اذان امر مستحب است که همه انجام می‌دادند. مگر ائمه ما اذان نمی‌گفتند؟ مگر امیرالمؤمنین خودشان در مسجد کوفه اذان نمی‌گفتند؟ اما الآن همین اذان به شکلی شده که اگر من بخواهم بگویم، یک حالت سرشکستگی برایم ایجاد می‌شود. نعوذ بالله انگار عار باشد که من بیايم اذان بگویم؟ من باید نماز جماعت بخوانم! افرادی که نماز جماعت می‌خوانند، عکسشان را هم می‌اندازند، یک دفعه می‌گوییم: آقا امروز اذان ظهر را شما بگو! دست بگذار در گوشت و اذان بگو!

می‌گوید: ای آقا مگر من مؤذنم؟

- چه اشکال دارد؟ مگر مؤذن ایراد دارد؟ مگر امام حسن اذان نمی‌گفت؟ صدایش را هم همه نمی‌شنیدند؟ مگر کسانی که از توی کوچه می‌گذشتند صدای امام حسن را نمی‌شنیدند؟ مگر صدای امام سجّاد را نمی‌شنیدند؟ افرادی که از داخل کوچه می‌گذشتند صدای اذان امام رضا را می‌شنیدند، نماز مغرب، نماز صبح و غیره، اینها اذان می‌گفتند. مرحوم پدر ما هم آن موقع‌هایی که در منزل بودند مثلاً و مسجد نمی‌رفتند اذان می‌گفتند، نماز صبح اذان می‌گفتند، نماز مغرب اذان می‌گفتند، صدایشان هم بلند بود، همه هم می‌شنیدند، دو تا خانه از این طرف و آن طرف هم می‌شنیدند.

اما الآن چه شده؟ همین مسئله تبدیل به یک عار شده؛ سنت اسلامی، تبدیل به عار شده، تبدیل به یک شکسته نفسی شده است.

خلاصه طرف آنقدر معطل کرد و آخر هم اذان نگفت! نتوانست! رنگش پرید، سفید شد، سرخ شد، سیاه شد.

گفتیم: چه خبر است؟ داری قبض روح می شوی؟

آقا گفتند: خب یکی دیگر بگوید. یا اینکه من گفتم، یا یکی دیگر بلند شد اذان گفت.

پس ببینید، این نمازهایی که ما تا حالا می خواندیم چه بود؟ الله اکبر را چنان غلیظ می گوئیم و خیل همه ملائکه را به صف می کنیم که به نماز ما نگاه کنند! قضیه چیست که یک اذان نمی توانیم بگوئیم؟ آقا جان! یک اذان که سنت اسلام است، که سنت پیغمبر است، که رسول خدا خودش هم آن را می گفت، امیرالمؤمنین هم اذان می گفت. در شب نوزدهم هم اذان گفت، رفت بالای مأذنه و اذان گفت و پایین آمد و ابن ملجم خوابیده را با پا زد و به او گفت: بلند شو! بلند شو! وقت نماز است، می دانم که چه در سر داری و چه چیزی را نهفته ای - شمشیرش را گذاشته بود زیرش و روی آن خوابیده بود - و می خواهی کاری انجام بدهی که تمام آسمان و زمین به لرزه درآید.

- بلند شو! بیا مأموریت را انجام بده، خبر داریم که می خواهی چه کنی.

آن مطلبی که بزرگان همیشه در پی آن بودند، این نکته بود که یک وقت ما در یک جریانی قرار نگیریم که خیلی ها در این جریان قرار می گیرند. نفس است دیگر، نمی شود آن را کاری کرد، از هر راهی که می خواهد، وارد می شود. از هر وسیله ای که می خواهد، استفاده می کند. او که نمی تواند از دیوار بالا برود، راه به او بسته است، او که نمی تواند بیاید شرب خمر کند، آن التذاذ را انجام بدهد!!

- شرب خمر؟! شرب خمر اصلا مگر از ما این کارها برمی آید؟!

او که نمی تواند بیاید اسلحه بردارد و برود دزدی کند، او که نمی تواند بیاید میلیاردها بدزدد و ببرد و بعد بگوید: ا! دزدیدم! - خب البته الآن زمانه عوض شده.... -

این شخص که نمی تواند، شیطان می آید از راه های دیگر وارد می شود. از یک مسیر دیگر وارد می شود که مورد توجه هم هست، مورد تحسین هم هست، تحسینش می کنند: عجب آدم خوبی است! عجب! چه قدر آدم خوبی است! چه قدر آدم مِعْرُض از دنیایی است! چه قدر آدم بی تعلقی است! چه قدر آدم بی اعتنایی است! از این راه می آید و دیگر شخص خودش را نگه می دارد.

بنده در سر یک سفره ای بودم، افراد مختلفی بودند و یک شخصی در آنجا بود، معمم هم بود، شیخ هم بود، ولی معمم به عنوان اهل فضل نبود، و فقط عمامه سرش می گذاشت و مورد توجه افراد بود و از این امور غیر عادی و کارها هم گاهی از او شنیده می شد. وقتی که غذا آوردند، من دیدم که او - با اینکه مشکلی هم

نداشت - یک خرده نان برداشت و با سبزی خورد و آن برنج و غذای عادی را نخورد.

من وقتی به حرکات و کیفیت حالش نگاه کردم، دیدم کاملاً در این مسئله متوغل است و گیر افتاده، بله و دیگر مسئله ادامه پیدا کرد و بعد از سفره برای همه مشخص شد - مفصل است جریانش - که تمام اینها بر اساس التذاذ نفسانی دارد تحقق پیدا می کند، نه بر اساس زهد. زهد یعنی بی تعلقی و این عین تعلق است. زهد یعنی بی اعتنائی، و این در این جا عین اعتناست.

ان شاء الله در فرصت های دیگر و در شب های دیگر به خواست خداوند نسبت به این مسئله و خصوصیات و شواهدی که می تواند برای انسان ملاک ایجاد کند و انسان بفهمد که در کجا چه کاری انجام بدهد و چگونه در مسائل با نفس خود معارضه و مبارزه کند و راهش را بر طبق دستور انجام بدهد، صحبت در این زمینه خواهیم کرد.

اما یک نکته ای که می بایست حتی زودتر از این به آن پردازیم، آن تأکیدی است که بزرگان مخصوصاً مرحوم آقا - رضوان الله علیه - پس از ماه مبارک رمضان و انقضای ماه رمضان داشتند نسبت به رفتار و حرکات و سخنان و کرداری که یک سالک باید انجام بدهد و طبعاً به واسطه اختلاف و تفاوتی که بین دو فصل امساک و عدم امساک پیدا می شود، طبعاً حال او هم تغییر خواهد کرد.

مرحوم آقا می فرمودند: سالک در ماه مبارک، یک مراقبه خاصی دارد، توجه خاصی دارد، اولاً می داند که ماه ماه رمضان است، ماه نزول برکات خداست و ماهی است که خداوند دعوت کرده و ضیافت مهمان ها را هم خود به عهده گرفته است. این مسئله موجب می شود که خواهی نخواهی انسان خود را در یک فضای خاص از روحانیت و نورانیت قرار بدهد؛ یعنی خود به خود خود را در یک هم چنین فضایی احساس می کند که این ماه ماهی است که خدا این ماه را قرار داده، پس باید از این ماه استفاده کرد. این ماه ماهی است که خداوند آن را برای امساک و برای ضیافت قرار داده است، پس باید نتیجه بهتر را برد، ماهی است که خداوند آن را برای ضیافت مقرر کرده است، پس باید دقت و مراقبت بیشتری کرد؛ اینها چیزهایی است که خواهی نخواهی برای انسان و به خصوص برای سالک در این مسئله پیدا می شود و سالک خب ابن الوقت است.

صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق نیست فردا گفتن از شرط طریق¹

سالک باید از هر فرصتی برای این مسئله استفاده کند و چه فرصتی بهتر از ماه مبارک؟! طبعاً در ماه مبارک صحبت های ما کمتر می شود، تفکرات خلاف ما کمتر می شود، تخیلاتمان کمتر می شود، سعی می کنیم به کار دیگران خیلی دقت نکنیم، در کار سایر افراد خیلی توجه نکنیم، خیلی صحبت نکنیم، نسبت به آن مسائل و اموری که به ما ارتباط ندارد، خیلی توجه نکنیم و به دنبال آنها نرویم. خلاصه انسان سعی می کند این اموری که بزرگان در باب مراقبه تذکر داده اند را در ماه مبارک به یک نحو و یک کیفیتی بتواند اینها را انجام

بدهد.

اما وقتی که ماه مبارک تمام می‌شود، خواهی نخواهی در ارتباط با جامعه قرار می‌گیری، جامعه‌ای که وقتی ماه رمضان تمام شد خود را دیگر از ماه رمضان جدا می‌کند. جامعه دیگر در ارتباط با مسائل یک جامعه عادی به تن می‌کند: صحبت و بیا و برو و مطالب مختلف و اخبار و تمام این امور همه تغییر پیدا می‌کند و زندگی یک زندگی روزمره‌ای خواهد شد، یک رنگ و یک حال و هوای عادی و روزمره پیدا خواهد کرد، حال انسان هم از بین می‌رود. یعنی همان حالی که حتی برای سالک در اوقات ماه مبارک بوده، آن حال تغییر پیدا می‌کند و از بین می‌رود. کم‌کم آن توجهی را که داشته، می‌بیند سلب شد.

آن حالی که در نماز دارد، می‌بیند آن حال تغییر پیدا کرد و آن نورانیت و صفایی که مشاهده می‌کرد، را دیگر نمی‌بیند. این به خاطر از دست دادن موقعیت است؛ یعنی انسان موقعیت خود را از دست می‌دهد، حال نفس را از دست می‌دهد، آن اطمینان و سکینه و طمأنینه و استقامت را از دست می‌دهد.

مرحوم آقا می‌فرمودند: سالک باید در بعد از ماه رمضان نیز حال ماه رمضان را داشته باشد، و سعی کند که بماند. یکی از رفقا می‌گفت من قبل از ماه مبارک خدمت مرحوم آقا رسیدم، ایشان یک دستوراتی راجع به ماه مبارک و روزه و کیفیت روزه که باید انسان چه تفکری داشته باشد در روزه، چه نیتی داشته باشد، چه کار انجام بدهد، دادند - روزه خب انواعی دارد، روزه عام داریم، خاص داریم، خاصّ الخاص داریم، شرایط هر کدام را بیان کرده‌اند. قرآن خواندن در ماه مبارک و تأکیدی که به آن شده است، و خلاصه آن فضایی که در ماه مبارک برای انسان پیش می‌آید، آن فضا را ترسیم کرده‌اند - و ما با این کیفیت وارد ماه مبارک شدیم و برکاتی نصیب ما شد، فیوضاتی به ما رسید و خب حالات و مطالبی برای ما کشف شد. پس از ماه مبارک رفتیم خدمت آقا و گفتیم آقا ای کاش ماه مبارک ادامه پیدا می‌کرد و ما همان مسئله را داشتیم، الآن اینطور نیست.

ایشان فرمودند: این دست خودت است!

خیلی تعجب کردم! چه طور دست من است؟! ماه مبارک که دست من نیست، روزه که دست من نیست.

ایشان فرمودند: خودت می‌توانی ماه مبارک را ادامه بدهی!

یعنی همان حال و هوای ماه مبارک را تو می‌توانی ادامه بدهی، تو می‌توانی بکشانی، تو می‌توانی استمرار بدهی.

بعد فرمودند: خب می‌خواهی امتحان کنی؟ فردا بلند شو، سحری بخور به این نیت و با این توجه که در ضیافت خدا قرار داری و نیت خودت را این قرار بده که تو بیایی و همان روزه و همان کیفیتی که برای خاصّ الخاص هست و بعضی از عباد مکرمین پروردگار به آن روزه می‌پردازند را برای خود ایجاد کنی و همان مراقبه را داشته باشی و به همان کیفیت عمل کنی. فردا برو انجام بده، جوابش را بیاور به من بده.

او می گفت: من رفتم و آنچه را که ایشان فرموده بودند انجام دادم، دیدم عجب! همان حال ماه مبارک است! اصلاً تغییری نکرده، همان است! انگار همان است! در همان حال و هوا و در همان فضا و در همان نورانیت و در همان روحانیت.

البته این را هم باید بدانیم که نه اینکه صد در صد صد در صد همان است. همان طوری که خودشان هم می فرمودند و از آثار پیداست، ماه مبارک یک خصوصیت خاص به خود را دارد، ولی این حالی که برای انسان در ماه مبارک پیدا می شود، می توان گفت آن قسمت مهمش به خود وضعیت انسان برمی گردد. بعد ایشان فرمودند: می دانی چرا ماه مبارک در یک هم چنین حال و هوایی هستی؟ چون همه مردم در یک هم چنین وضعیتی هستند.

قبل از ماه مبارک می گویند: دارد ماه رمضان می آید، دارد ماه صیام می آید. یعنی نفس را برای یک تحوّل توطین و آماده می کنند، برای یک تبدّل و یک تغیر، نفس آماده بشود. نفس که آماده بشود، تصرف در مثال و ملکوت است، کار انجام می دهد!

نفوس افرادی که در یک مجلس می آیند، دارای خصوصیات و اوصاف خاصی هستند، خب شما می بینید فضای این مجلس، یک فضای روحانی، یک فضای نورانی، و یک صفا و یک لطافت خاصی دارد؛ به طوری که تا انسان وارد می شود، می بیند؛ حتی اگر افراد هم رفته باشند: معلوم است چه افرادی اینجا بوده اند؟ این حال را انسان احساس می کند، حالا اگر به جای اینها یک عده دیگری، اهل دنیا، اهل گرانی و ارزانی، اهل زد و بند، اهل این مسائلی که داریم می بینیم بحمدالله تعالی، همه جا را گرفته، آمده بودند، همین که اینها بیرون می روند، شما هم خبر ندارید چه کسانی هستند، وارد مجلس که می شوید با خود می گویید: چرا این طوری شدم؟ چرا دلم گرفت؟ چرا قبض پیدا کردم؟

شما که اینها را ندیدید! ولی تأثیر می گذارد! این که می گویند: سالک نباید هر جایی برود، مال همین است. این که می گویند با هرکسی نباید صحبت کند، برای همین است.

بنده با یکی از رفقا و دوستان در زمان مرحوم آقا جایی رفته بودم. سه نفر بودیم، وقتی که وارد محوطه شدیم - خبر نداشتیم که آنجا کسی دفن شده است، رفته بودیم آنجا یک استراحتی کنیم، کناری نشسته بودیم. یک جایی بود، حتی بقیعه هم داشت، بارگاه هم داشت و محل رفت و آمد عده ای بود، ما رفتیم آنجا بنشینیم، استراحت کنیم - یک دفعه دیدیم عجب! چقدر اینجا کدورت دارد! دلمان گرفت! قبض پیدا کردیم و بلند شدیم بیرون آمدیم. وقتی که آمدیم بیرون، من به آن شخص گفتم: شما ناراحت نشدی؟

گفت: آری! یک دفعه انگار گلوی مرا گرفته اند!

آن یکی هم گفت: من هم نفسم در سینه ام گیر کرده بود!

گفتم مثل اینکه برق این اپیدمی به همه ما خورده است!

بعد گفتیم اینجا چه بود گفتند: اینجا قبر فلانی است!

گفتم: اوه اوه اوه! - چون من شرح حالش را می دانستم - عجب! پس اینجا قبر فلانی است!

بیرون که آمدیم یک دفعه راحت شدیم! انبساط پیدا کردیم، انشراح صدر پیدا کردیم.

ببینید! یک قبر آدم ناباب و آدم منحرف، وقتی در یک جا باشد چه تاثیراتی دارد؟ حالا محل رفت و آمد عده ای زیادی هم بود، محل رفت و آمد طوائف مختلف و سلسله های کذایی. این چقدر تأثیر می کند و چقدر اثر دارد!!

به عکس وقتی که انسان یک جایی می رود قبر یک ولی از اولیای الهی هست، بزرگی هست، اصلاً بدون اینکه بفهمد، می گوید: چرا این طوری است؟ چرا دلم باز شده؟ با اینکه خبر ندارد، ولی می گوید دلم باز شده! چقدر اینجا صفا دارد، چقدر اینجا روح دارد.

این آثاری که مرحوم آقا در کتاب روح مجرد راجع به خصوصیات حضور و وجود مرحوم حداد نوشته اند، اینها بی حساب نیست. این اولیا وقتی که می روند این طرف و آن طرف در اینجا قرار می گیرند، در آنجا قرار می گیرند، اینها چه آثاری از خودشان باقی می گذارند؟ اینها تأثیر چیست؟ تأثیر همان نفس است، که نفس در همان عالم مثال و ملکوت آن مکان اثر می گذارد.

این تأثیر، تأثیری است که در تغذیه برای انسان و برای سالک حاصل می شود. حالا چقدر ما باید مواظبت کنیم و مراقبت کنیم از اینکه این تأثیر تأثیر مثبتی باشد و تأثیر خلاف نباشد؟

لذا مرحوم آقا همیشه توصیه می کردند که در کیفیت تغذیه و در کیفیت امساک و در سایر مسائل رفقا و تلامذه ایشان همان طوری که در ماه مبارک توجه داشته اند، همان حال را هم ادامه بدهند. مثلاً این که در هر آنی فوراً انسان هر چیزی که جلوی چشمش است را بخورد، حالا قبلاً یک چیزی هم خورده است، مثلاً یک میوه ای خورده است، دوباره نیم ساعت دیگر یک چیزی می آورند، دوباره همان را هم می خورد، دوباره نیم ساعت بعد، باز هم بخورد. این برای انسان خوب نیست، بلکه انسان باید از این نقطه نظر دقت بیشتری داشته باشد.

انشاءالله امیدواریم که در فرصت دیگر و در مجلس دیگر به لطف خدا به ادامه این مطلب و ذکر خصوصیات و دادن ملاک به دست انسان بپردازیم. با توجه به توصیه ای که شده، ما بیش از این مقدار دیگر توفیق نداریم که خدمت رفقا باشیم و امیدواریم که همین طور مستمر باشد و به تأخیر نیفتد. الآن از قبل از ماه مبارک به این طرف، ما دیگر توفیق برای زیارت رفقا نداشته ایم؛ امیدواریم خداوند این توفیق را همیشه و مستمر بگرداند.

اللهم صل علی محمد و آل محمد